

## مسئله ایده آل در نثر و نمایشنامه‌های آنتون چخوف و ارتباط آن با دیدگاه‌های نویسنده

Karimi Motahar

دکتر جان آله کریمی مطهر، استادیار دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران،  
فارغ التحصیل دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه دولتی مسکو در رشته زبان و ادبیات روسی

### Краткое содержание:

В произведениях Чехова 90-х годов 19в. продолжает оставаться актуальной проблема идеалов современности, которая, все более углубляясь, становится одной из основных в позднем творчестве писателя. Чехов в прозе и драме постепенно отступает от изображения общего идеала эпохи, так как стремится показать, что каждым человеком движет собственная идея, которая редко совпадает с общими идеями. Кроме идеалов героев Чехов в своих произведениях выражает и свои идеалы, при этом такие идеалы выражаются у писателя символами. идеалы героев так или иначе связаны с идеалами самого писателя.

مسئله ایده آل در آثار آنتون چخوف و ارتباط آن با دیدگاه‌های نویسنده از جمله  
مسائل پیچیده و بحث‌انگیزی است که پیوسته مورد توجه منتقدان و اهل ادب بوده است.

در اینجا برای پرداختن به این مسأله تعدادی از داستان‌ها و نمایشنامه‌های نویسنده: «خانه اشکبوس» (Дом с мезонином)، «راهب سیاهپوش» (Черный монах)، «انگور فرنگی» (Крыжовник)، «زندگی من» (Моя жизнь)، «چاق و لاغر» (Толстый и тонкий)، «باغ آلبالو» (Вишневый сад)، «مرغ دریایی» (Чайка)، «دایی وانیا» (Дядя Ваня) مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

چخوف در سال ۱۸۶۰ در یکی از شهرهای جنوبی روسیه به نام تاگانروگ به دنیا آمد. او آخرین نویسنده عصر طلایی ادبیات روسیه یعنی قرن ۱۹ است. پروفیسور کاتائف منتقد معاصر روسی در یکی از سخنرانی‌های خودش گفته است:

Чехов-писатель, который пришел в русскую литературу, как бы, со стороны, после всех и со стороны. Он пришел со стороны и в географическом смысле и в социальном смысле. В географическом смысле, потому что он пришел с юга России; в социальном, потому что за его плечами не было той дворянской культуры, которая была за плечами Пушкина, Лермонтова, Толстого ....

بنا به گفته پروفیسور کاتائف، چخوف نویسنده‌ای است که انگار از پهلو وارد ادبیات روسیه شده است، برعکس بیشتر نویسندگان قرن ۱۹ روسیه که از شهرهای مرکزی مثل مسکو و پترزبورگ بوده‌اند، او از جنوب روسیه برخاسته و از فرهنگ کهن اشرافی که اغلب این نویسندگان آنرا به پدک می‌کشیدند، بهره‌ای نبرده و از طبقه متوسط یا به عبارتی از طبقه پایین جامعه بوده است.

چخوف پس از اتمام دبیرستان، وارد دانشکده پزشکی دانشگاه مسکو شد. در دوران دبیرستان و دانشجویی‌اش با مجله‌های ادبی همکاری می‌کرد. برای آنها داستانهای کوتاه (طنز) می‌نوشت. فعالیت‌های ادبی چخوف را کلاً به دو دوره یا دو دهه می‌توان تقسیم کرد. او در دهه اول، بیشتر داستانهای کوتاه (طنز) نوشته است، اما در دهه دوم ما شاهد داستانهای بلند و جدی و نمایشنامه‌های بزرگی از او هستیم. داستانها و نمایشنامه‌های چخوف هم از لحاظ ساختار و هم از لحاظ شیوه‌ی وصف و بیان موضوعاتش با داستانها و

نمایشنامه‌های معاصرانش فرق دارد. برای مثال، داستان‌های دهه اول او از لحاظ ساختار خیلی به نمایشنامه شباهت دارد. دیالوگ که بیشتر مختص نمایشنامه است، در داستان‌های دهه اولش زیاد به چشم می‌خورد و به همین دلیل است که کارگردانان تئاتر خیلی راحت داستانهایش را به روی سن می‌آورند. اما کم کم در نیمه دوم خلاقیتش این حالت عوض می‌شود، نمایشنامه‌هایش بیشتر شبیه نثر میشود، طوری که بعضی از معاصرین چخوف گفته‌اند: «نمایشنامه‌هایش برای مطالعه خوب هستند، اما برای اجرا در روی سن مناسب نیستند، بیشتر شبیه داستانند تا نمایشنامه، برای مثال واسیلیف و کیچیف دوتن از منتقدین تئاتر بر این عقیده بودند که:

Пьеса (Чехова) скучна, и автор кругом виноват: Он не хочет знать законов драмы, и со сцены рассказывает нам повесть (С.ХІІ, 391). Пьесы нет из-за неумело построенных сцен выглядит повесть и даже роман (С.ХІІ, 391)<sup>۱</sup>

پس معاصرین چخوف معتقدند که نمایشنامه‌های چخوف داستان یا رمان به نظر می‌آید.

همانطور که اشاره شد داستان‌ها و نمایشنامه‌های چخوف هم از بُعد ساختار و هم از بعد محتوی با داستان‌ها و نمایشنامه‌های سنتی معاصرش تفاوت دارد. اندکی درمورد ساختار آنها در بالا آورده شده که پر از دیالوگ است و غیره. پس از این مقدمه به یکی از مسایل عمده داستان‌ها و نمایشنامه‌های چخوف، که مسأله ایده‌آل است، می‌پردازیم. در مورد ایده‌آل آثار چخوف خیلی کم کار شده است، به دلیل اینکه خود چخوف از کلمه ایده‌آل زیاد خوشش نمی‌آمد. در نامه‌ای به یکی از نویسندگان معاصر خود به نام خانم شاورووا نوشت:

В заглавии "идеал" слышится что-то мармеладное. Во всяком случае это не русское слово и в заглавии не годится. (II. VIII - 155).

به نظر چخوف کلمه ایده‌آل در عنوان متن، چیزی مانند مارمالاد است و معتقد است که این کلمه روسی نیست و به درد عنوان نمی‌خورد.

به همین دلیل، یعنی به خاطر اینکه چخوف از کلمه ایده‌آل خوشش نمی‌آمد و همچنین به دلیل اینکه در آثار چخوف قهرمان ایده‌آل وجود ندارد (قهرمان او ممکن است امروز حرفهای منطقی و سنگینی بزند ولی فردا همین قهرمان حرفهایی می‌زند و یا کارهایی انجام می‌دهد که از عادی‌ترین افراد انتظار نمی‌رود) پس به دلایل یاد شده منتقدان در مورد ایده‌آل چخوف کم نوشته‌اند و حتی بعضی از آنها معتقد بوده‌اند که چخوف ایده‌آل ندارد. برای مثال کابیففسکی مقاله‌ای دارد تحت عنوان:

"Есть ли у господина Чехова идеал?"

در این مقاله کابیففسکی می‌نویسد که چخوف ایده‌آل ندارد و در آثار خودش از وقایع زندگی عکسبرداری می‌کند و چیزی از خودش نمی‌گوید. علت این برداشت غلط چیست؟ ما در ابتدا گفتیم که آثار چخوف با آثار معاصرانش مثل لوتالستوی و فئودور داستایفسکی فرق می‌کند. فرق آثار او با آثار نویسندگان معاصرش در این است که در آثار چخوف برخلاف آثار داستایفسکی یا تالستوی قهرمانی، کاملاً مثبت و ایده‌آل وجود ندارد که اعتقادات نویسنده از زبان آن بیان شود. همین مسأله باعث اشتباه بسیاری از منتقدان شده است. قهرمانان مثبت تالستوی و داستایفسکی آدم‌هایی صاحب‌نظر و دارای اندیشه‌های بلند هستند که معمولاً اعتقادات نویسنده از زبان قهرمان خاصی بیان می‌شود. مثلاً در رمان «آنا کارنینا» اعتقادات نویسنده از زبان لوین بیان می‌شود. شباهت بین لوین و تالستوی آنقدر زیاد است که بعضی از منتقدان بر این عقیده‌اند که تالستوی در سیمای لوین شخصیت خودش را وصف کرده است. اما قهرمانان چخوف آدم‌های عادی و از قشرهای مختلف جامعه هستند. افکار و اندیشه‌های نویسنده را باید از زبان قهرمانان مختلف شنید. مثلاً در نمایشنامه «مرغ دریایی» سه قهرمان وجود دارد، یک نویسنده با تجربه و جافتاده به نام تریگورین، یک نمایشنامه‌نویس تازه‌کار به نام ترپلف و یک پزشک جافتاده به نام درن. چخوف هر سه حرفه یاد شده را در خود داشت: یعنی هم نویسنده بود، هم نمایشنامه‌نویس و هم پزشک. بعضی از منتقدان گفته‌اند که چخوف خود را در این نمایشنامه به سه قسمت تقسیم کرده و اعتقادات خود را از زبان این قهرمانان بیان کرده است. به نظر می‌رسد این گفته کاملاً صحیح است. اگر دیالوگ‌های این سه قهرمان را با نامه‌های چخوف مقایسه کنیم می‌بینیم که سخنان این قهرمانان خیلی به دیدگاه‌های نویسنده نزدیک است.

اما کلمه ایده‌آل در زبان روسی به چه معنی است؟ در فرهنگ اوزیگف نوشته شده است:

Идеал составляет высшую цель деятельности и стремлений человека или общества в целом; совершенное воплощение чего-нибудь (С.205).

کلمه ایده‌آل در زبان روسی به معنی هدف والا یا هدف نهایی تلاشهای فرد یا جامعه و همچنین تجسم کاملی از هر چیز است.

بر اساس آثاری که قبلاً ذکر شده است، به این نتیجه می‌رسیم گرچه چخوف از کلمه ایده‌آل بدش می‌آمد، ولی قهرمانان او دارای ایده‌آل به معنی فوق‌الذکر هستند. همه قهرمانان او دارای هدفهایی هستند و چخوف رئالیست هم ناگزیر به نشان دادن این اهداف است، حتی آن دسته از قهرمانان او که از زندگی و اطرافیان خود ناراضی هستند (چنین قهرمانانی در آثار او زیاد هستند)، همه آنها فعالند و هدفی را جست‌وجو می‌کنند. بنا به گفته یکی از منتقدان معاصر پروفیسور کولیشوف: «قهرمانان چخوف همیشه با چمدان‌هایی در دست از جایی به جایی دیگر می‌روند و در حال سفر هستند». این مطلب کاملاً درست است. آنها همیشه در حال حرکت هستند و به دنبال اهداف و ایده‌آلهای خود هستند. این مسأله هم در داستان‌ها و هم در نمایشنامه‌های چخوف به عینه مشاهده می‌شود، مثلاً در داستان‌های «چاق و لاغر» و «خانه اشکبوس». سوژه داستان «چاق و لاغر» اینطور شروع می‌شود که قهرمان با خانواده و بارهای بسته‌بندی شده‌اش از ایستگاه قطار بیرون می‌آید، در همانجا دوست قدیمی و دبستانی خود را می‌بیند و ...

این حالت دینامیک در همه نمایشنامه‌هایش وجود دارد. در همه نمایشنامه‌های بزرگ او، قهرمانان از یک شهر به روستا و یا به شهر دیگری می‌روند، در آنجا حوادثی اتفاق می‌افتد، سپس آنها بازمی‌گردند. مثلاً نمایشنامه «باغ آلبالو» و «دایی وانیا» با صدای یای اسب و با صدای چرخ کالسکه شروع می‌شود.

پس قهرمانان چخوف فعال و دارای ایده‌آل به معنای فوق‌الذکر هستند. البته قهرمانان چخوف را با توجه به ایده‌آلشان می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: گروه اول افرادی هستند که ایده‌آل آنها با ایده‌آل‌های جامعه دورانشان مطابقت دارد. مانند ایده‌آل لیدا قهرمان داستان

«خانه اشکبوس» که معتقد است نباید منتظر اصلاحات ریشه‌ای از مرکز باشیم، ما خودمان باید انجمن‌های محلی تشکیل بدهیم و مشکلات مردم را برطرف کنیم، برای مردم مدرسه، بیمارستان، پل و ... بسازیم. همه زندگی خود را وقف این ایده آل خود یعنی فعالیت در انجمن‌های محلی کرده بود. همه عشق و علاقه‌اش در زندگی همین بود و جز این چیزی را نمی‌پذیرفت و هرکس که با اینگونه تشکیلات مخالف بود، او سخت با وی در تضاد بود.

بسیاری از مردم روسیه، حتی روشنفکران قرن ۱۹ دارای چنین افکاری بوده‌اند. برای مثال خود چخوف و تالستوی در اینگونه انجمن‌های محلی فعالیت می‌کرده‌اند، مدرسه و پل در روستاها ساخته‌اند که بعضی از آنها به عنوان موزه تا به امروز حفظ شده‌است. چخوف پزشک بود و زمانی که یک بیماری مثل وبا در روسیه فراگیر می‌شد، او کارهای ادبی را رها می‌کرد و به عنوان پزشک در انجمن‌های محلی به معالجه بیماران می‌پرداخت. طبابت تأثیر زیادی در آثار و مکاتباتش داشته است. برای نمونه چخوف در یکی از نامه‌هایش به راسالینا ناشر آثار کودکان چنین می‌نویسد:

Надо не писать для детей, а уметь выбирать из того, что написано для взрослых. Уметь выбирать лекарство и дозировать его-это лучше, чем стараться выдумать для больного какое-то лекарство, только потому, что он ребенок.

Простите мне медицинское сравнение. Оно, пожалуй, теперь как раз вовремя, ибо я вот уже 4 дня занимаюсь медициной, лечу больных. (СБ А.П.Чехова в 12 томах. Том 12. С. 388 - 389).

همان‌طور که پیداست، چخوف برای بیان دیدگاه‌های ادبی خود در مورد ادبیات کودکان از کلمات و اصطلاحات پزشکی استفاده کرده است.

بدین ترتیب ایده آل لیدا از داستان «خانه اشکبوس» ایده آل عمومی است، یعنی با ایده آل اکثر افراد جامعه مطابقت دارد و همین‌طور ایده آل ترپلف قهرمان نمایشنامه «مرغ دریایی» هم یک ایده آل عمومی است. او می‌خواست فرم نمایشنامه‌های معاصر را تغییر بدهد. بزرگترین ایده آتش در زندگی دستیابی به یک فرم جدید در نمایشنامه‌نویسی بوده است. در این راه سعی و تلاش می‌کرد و غیر آن را رد می‌کرد. موضوع اصلی این نمایشنامه

هنر است و در سراسر آن در مورد هنر بحث و گفت‌وگو می‌شود. تریپلف معتقد است که تئاتر معاصر دیگر جوابگوی مسایل روز زندگی نیست و باید تغییراتی در آن ایجاد شود. او در نمایشنامه چنین می‌گوید:

"Нужны новые Формы, и повторяет, новые Формы нужны, а если их нет, лучше ничего не нужно" (С. XIII, 8).

نظر تریپلف این است که نیازمند سبک جدیدی در تئاتر هستیم و اگر نتوانیم سبک جدید را به وجود بیاوریم، بهتر است که تئاتری نداشته باشیم. البته این نظر بسیاری از ادبا و هنرمندان قرن ۱۹ از جمله خود چخوف بوده است. آنها هم معتقد بودند که سبک تئاتر معاصر قادر به بیان مسایل روز زندگی نیست و باید تغییراتی در آن ایجاد کرد. همان‌طور که دیدیم ایده‌آل این دسته از قهرمانان چخوف با ایده‌آل جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، مطابقت دارد و عمومی است.

پس ایده‌آل قهرمانان چخوف به معنی هدف نهایی فعالیت‌های فرد یا جامعه است، اما اغلب یک فرد نمی‌تواند به آن دست یابد ولی این ایده‌آل به او روحیه و انگیزه کار و تلاش می‌دهد. برای مثال: تریپلف از نمایشنامه «مرغ دریایی» و یالیدا از داستان «خانه اشکیوس» و یا ترفیموف از نمایشنامه «باغ آلبالو» به ایده‌آل‌هایشان دست پیدا نمی‌کنند ولی تا زمانی که اعتقادات و ایده‌آل‌های آنها به قوت خود باقیست از فعالیت ناامید نمی‌شوند و دست از کار و تلاش نمی‌کشند و به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند و اگر خودشان هم به ایده‌آل خود دست پیدا نکنند، در آن صورت راه رسیدن به ایده‌آل را به دیگران نشان می‌دهند. در نمایشنامه «باغ آلبالو» ترفیموف می‌گوید:

Обойти то мелкое и призрачное, что мешает быть счастливым и свободным, вот цель и смысл нашей жизни. Вперед! Мы идем к яркой звезде, которая горит там вдали! Лопехин спрашивает: Дойдешь?

Трафимов в ответ говорит: Дойду или укажу другим путь, как пойти (С. XIII, 227, 244).

در اینجا قهرمان سخت به ایده‌آل خود پایبند و معتقد است که اگر به آن نرسد، مهم نیست، راه دستیابی به آن را به دیگران نشان می‌دهد.

در آثار چخوف به دسته‌ای دیگر از قهرمانان که تعداد آنها حتی بیشتر از دسته اول است، برمی‌خوریم که ایده‌آل آنها با ایده‌آل جامعه‌شان مطابقت ندارد. چخوف در اینجا تأکید می‌کند که هرکس را، آن ایده‌آل شخصیش و ادار به تلاش و فعالیت می‌کند که ممکن است حتی هیچ‌گونه ارتباطی با ایده‌آل جامعه‌اش نداشته باشد. مانند ایده‌آل ماشا از داستان «زندگی من» و یا ایده‌آل نینا از نمایشنامه «مرغ دریایی». ایده‌آل نینا کاملاً شخصی است، او می‌خواهد یک هنرپیشه واقعی شود و برای دستیابی به این ایده‌آل حاضر است از همه چیز بگذرد. نینا در نمایشنامه می‌گوید:

За такое счастье, как быть артисткой, я перенесла бы нелюбовь близких, нужду, разочарование, я жила бы под крышей и ела бы только ражаной хлеб, страдала бы от недовольства собою... (С. XIII, 31).

چخوف در اینجا نشان می‌دهد که قهرمان او برای رسیدن به ایده‌آلش به معنی واقعی از همه چیز می‌گذرد. زندگی خانوادگی خراب می‌شود، فرزندش را از دست می‌دهد، حتی مرگ فرزندش هم نمی‌تواند مانع او شود. البته بعضی از این موانع، حرکت قهرمان را برای مدت کوتاهی شاید کند، اما دوباره به فعالیت‌هایش ادامه می‌دهد. این ایده‌آل نینا کاملاً شخصی است و با ایده‌آل دوران‌ش هیچ ارتباطی ندارد.

دسته‌ای دیگر از قهرمانان چخوف به ایده‌آل‌های خود دست می‌یابند که می‌توان آنها را دسته سوم نامید. مثلاً چیمشه گیمالا یوسکی از داستان «انگور فرنگی» که بنا به گفته برادرش به هدف نهایی خود رسیده است:

Я видел счастливого человека, заветная мечта которого осуществилась так очевидно, который достиг цели в жизни, получил то, что хотел, который был доволен своей судьбой, самим собой (С. X, 61).

لازم است توضیح کوتاهی در مورد ایده‌آل چیمشه گیمالا یوسکی داده شود. ایده‌آل او



در زندگی این بود که تلاش کند تا باغ بزرگی که در وسط آن خانه‌ای باشد، به دست بیاورد و خودش از میوه‌های تازه آن باغ استفاده کند. او فردی از طبقه پایین جامعه بود و در تمام زندگی خود برای دستیابی به ایده‌آلش تلاش کرد و بالاخره به آن رسید. البته از چگونگی وصف نویسنده درمی‌یابیم که نظرش نسبت به ایده‌آل اینگونه قهرمانان منفی است.

ایده‌آل قهرمانان داستان‌ها و نمایشنامه‌های چخوف ارزیابی و دسته‌بندی شد. اما لازم است پیرامون ایده‌آل چخوف نیز تأملی شود. این مسأله مطرح است که آیا چخوف ایده‌آل خود را در آثارش بیان می‌کند یا خیر؟ به عبارت دیگر ایده‌آل‌های قهرمانان او ارتباطی با ایده‌آل‌های خود نویسنده دارد یا خیر؟ یکی از منتقدان معاصر - آقای دکتر چوداکوف - می‌گوید که چخوف در آثارش فقط ایده‌آل قهرمانان خود را وصف می‌کند، اما خودش را به ایده‌آل هیچ یک از آنان نزدیک نمی‌کند. آقای چوداکوف می‌گوید:

"Понятие "чеховский идеал" условно, что этот идеал часто обсуждается в его произведениях, но автор лишь отдает ему свое сочувствие, не более и никогда не присоединяется к герою, который этот идеал декларирует" (А.П. Чудаков Поэтика Чехова. М., 1971. 266).

اما این نظر نمی‌تواند درست باشد. چخوف در آثارش علاوه بر توصف ایده‌آل‌های قهرمانان، ایده‌آل خودش را هم بیان می‌کند. نویسنده گاهی خودش را به ایده‌آل برخی از قهرمانان نزدیک می‌کند و یا اینکه با ایده‌آل بعضی از آنان بحث و گفت‌وگو می‌کند. این روش یعنی مباحثه با عقاید قهرمانان یکی از عادت‌های چخوف است. او در آثارش حتی با دیدگاه‌های نویسندگان معاصرش نیز بحث می‌کند. برای مثال اگر نویسنده‌ای در اثرش نشان می‌داد که فرد با رعایت کردن یک سری مسایل مورد نظرش، خوشبخت می‌شود، چخوف در آثارش افرادی را نشان می‌داد که آن مسایل را رعایت می‌کنند ولی خوشبخت نمی‌شوند.

اما چگونه می‌توان به ایده‌آل چخوف در آثارش پی برد؟

اولاً از نحوه وصف چخوف می‌توان پی برد که آیا ایده‌آل قهرمان به ایده‌آل نویسنده نزدیک است و یا برعکس، او با ایده‌آل قهرمان خود مخالف است. همانطور که قبلاً اشاره

کردیم، از وصف ایده آل چیمشه گیمالا یوسکی می توان فهمید که چخوف نسبت به ایده آل این قهرمان خود برخورد منفی دارد. یعنی از ترسیم ایده آل او، از وصف شکل ظاهری قهرمان و برخوردش با اطرافیان، بخصوص با همسرش هر خواننده ساده ای به این نتیجه می رسد که چخوف ایده آل قهرمانش را نمی پذیرد.

ثانیاً ایده آل های چخوف و یا دیدگاه های او را در آثارش باید از زبان قهرمانان مختلف شنید یا جست و جو کرد. مثلاً قبلاً عنوان شد که دیدگاه های چخوف را در نمایشنامه «مرغ دریایی» حداقل باید از زبان سه تن از قهرمانانش شنید.

و در نهایت اینکه، چخوف ایده آل های خود را از طریق سمبل بیان می کند. این روش، یعنی بیان ایده آلها از طریق سمبل از ویژگی های بسیار مهم چخوف است. مثلاً در نمایشنامه «مرغ دریایی»، مرغ دریایی می تواند سمبل یک انسان خلاق و آزاد باشد. یکی از قهرمانان این نمایشنامه نینا می گوید: «من مرغ دریایی هستم». البته منظورش این است که یک هنرپیشه جست و جوگر و آزاد است. چخوف در بسیاری از نامه هایش برای نمونه به سوورین و پلیشیوف در مورد آزادی به خصوص آزادی هنرمندان و نویسندگان نوشته است:

"Каждому художнику необходимо чувство личной свободы..." (П. III, 132).

"Я хотел бы быть свободным художником... Я ненавижу ложь и насилие во всех их видах... Мое святое святых-это человеческое здоровье, ум, талант, вдохновение, любовь и абсолютнейшая свобода... Вот программа, которой я держался бы если бы был большим художником" (П. III, 11).

پس چخوف در مورد آزادی هنرمندان خیلی تاکید داشت و مرغ دریایی در نمایشنامه «مرغ دریایی» سمبل هنرمندی خلاق و آزاد است؛ و یا باغ زیبا در داستان «راهب سیاهپوش» و همچنین در نمایشنامه «باغ آلبالو» می تواند سمبل جامعه ایده آل و زیبا باشد. چخوف در داستان «راهب سیاهپوش» باغ را طوری زیبا توصیف می کند که خواننده متوجه می شود این باغ از هر نظر کامل است. چخوف باغ را به دو قسمت تجاری (قسمتی که درختان میوه مخصوص فروش دارد) و قسمت دکوری (قسمتی که پر از گل های مختلف

است) تقسیم می‌کند. در داستان می‌خوانیم:

Во дворе и в Фруктовом саду, который вместе с питомниками занимал десятин тридцать, было весело и жизнерадостно даже в дурную погоду... то, что было декоративною частью сада производило на Коврина когда-то в детстве сказочное впечатление... и всегда тут было такое настроение, что хоть садись и балладу пиши (С.ІІХ, 226).

همین باغ را که از هر نظر کامل است، چخوف بعدها در نمایشنامه «باغ آلبالو» نیز می‌آورد. در آنجا هم این باغ زیباست. نویسنده در هر دو اثر نشان می‌دهد که این باغ زیبا که سمبل دنیای زیباست، در حال نابودی است. در داستان «راهب سیاهپوش» به علت اینکه صاحب آن توانست متولی درستی برای آن در نظر بگیرد، باغ نابود می‌شود. اما در نمایشنامه «باغ آلبالو» یکی از قهرمانان نمایشنامه به نام لاپاخین باغ را می‌خرد و برای پیاده کردن پروژه‌اش درختان آن را می‌برد. در اینجا هم باغ زیبا که سمبل دنیای زیباست از بین می‌رود.

**چخوف** در اینجا هشدار می‌دهد که زندگی قدیمی به همراه سنتها و ایده‌آل‌هایش از

بین می‌رود.

به نکته دیگری که درباره ایده‌آل آثار چخوف باید اشاره کرد این است که ایده‌آل بسیاری از قهرمانان چخوف که ابتدا در نثر مطرح شده است، بعدها با تغییر و تکامل در نمایشنامه‌هایش تکرار می‌شوند. البته علت این تکرار جزء بحث ما نیست و به نظر می‌رسد اشاره به آن کافی است. مثلاً ایده‌آل عمومی لیدا قهرمان داستان «خانه اشکبوس» که مادی و مشخص بود (فعالیت در انجمن‌های محلی و ساختن بیمارستان، مدرسه و...) مبدل به ایده‌آل عمومی ترفیموف قهرمان نمایشنامه «باغ آلبالو» می‌شود که یک ایده‌آل عمومی انتزاعی و نامشخص است و قهرمان سعادت و خوشبختی همه جامعه و کل بشریت را در نظر دارد و یا اینکه باغ زیبای رها شده در داستان «راهب سیاهپوش» که سمبل دنیای زیباست و در آن مادیات و معنویات در کنار هم جمع شده‌اند، در نمایشنامه «باغ آلبالو» تبدیل به یک باغ فروخته شده می‌شود که رو به نابودیست.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که چخوف در آثارش علاوه بر توصیف ایده‌آل قهرمانانش، به توصیف ایده‌آل خود نیز می‌پردازد. ایده‌آل قهرمانان هم به نوعی با ایده‌آل نویسنده ارتباط دارد، ممکن است ایده‌آل قهرمان با ایده‌آل نویسنده تطابق داشته باشد و یا اینکه نویسنده با ایده‌آل بعضی از قهرمانان که به نظرش دگم می‌رسند، بحث کند. علاوه بر آن چخوف در آثارش از طریق سمبل نیز ایده‌آل‌هایش را بیان می‌کند. مثلاً باغ می‌تواند سمبل دنیای زیبا و کامل باشد و یا مرغ دریایی می‌تواند سمبل شخصیت آزاد باشد.

### منابع:

- ۱- مجموعه آثار آنتون چخوف (۳۰ جلدی)، مسکو، ۱۹۸۲ - ۱۹۷۴
- ۲- مجموعه آثار آنتون چخوف (۱۲ جلدی)، مسکو، ۱۹۵۷ - ۱۹۵۶
- ۳- آ.پ. چوداکوف «شیوه شناسی چخوف» مسکو، ۱۹۷۱
- ۴- س.ای. اوژیگف «فرهنگ لغت روسی به روسی» مسکو، ۱۹۸۶
- ۵- نوار سخنرانی و.ب. کاتائف، مسکو، ۱۹۹۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- کلیه نقل و قول‌ها، جز در بعضی موارد، از مجموعه آثار ۳۰ جلدی آنتون چخوف هستند. در داخل پرانتز C به معنی آثار هنری و II به معنی نامه‌ها هستند، سپس به ترتیب، شماره جلد و صفحه ذکر شده است.